

## زن و جامعه

بخش‌هایی از سخنرانی «توماس سانکارا» رهبر فقید و انقلابی کشور بورکینافاسو که در ۸ مارس ۱۹۸۷ به مناسبت روز جهانی زن برای هزاران زن بورکینایی ایراد شده است.

دوستان! شب چهارم آگوست پدیده‌ای زاده شد که آنرا گرانقدرترین پیروزی مردم بورکینافاسو می‌توان نامید. بله، انقلابی که به کشور ما نام و ماهیت و افق‌های جدید بخشید. مردان بورکینایی، تحقیرشده‌گان و یاغیان و از قانون طردشده‌گان دیروزین، اکنون ارزشمندترین مدال جهان یعنی آزادی و شرف و افتخار را به چنگ آورده‌اند. از این لحظه به بعد خوشبختی از آن ما خواهد بود و تند و بی‌پروا و دلگرم به جانب آن می‌تازیم. اما این سرور و سرمستی خودخواهانه سرایی بیش نیست. چرا؟ چون یک عامل بنیادین و عمده از آن غایب است: زن!!! بله او را از این پیشروی لذت‌بخش کنار گذاشته‌ایم.

در حالیکه مردان ما اینک در نزدیکی باغ سرسبز انقلاب فرار دارند، زنان ما هنوز پوشیده در سایه‌های بی‌هویتی از چشم‌ها به دور هستند و تنها گاه و بیگاه در میان خود از امیدهایی که بورکینا را فرا گرفته، امیدهایی که در نظر آنان کلمات زیبایی بیش نیستند، صحبت‌هایی می‌کنند.

وعده‌های انقلاب برای مردان ما به واقعیات قابل دسترس مبدل می‌شوند، لیکن در نظر زنانمان شایعاتی بیش نیستند. ناچاریم اعتراف کنیم که اعتبار و آینده انقلاب ما

---

۱. در ۴ آگوست ۱۹۸۳ در کشور کوچک و فقیر آفریقایی «بورکینافاسو» یا «ولتای علیای» سابق قیامی همگانی به رهبری توماس سانکارا ۳۳ ساله به پیروزی رسید. «سانکارا» تا سال ۱۹۸۷ که در یک ضدانقلاب خونین به شهادت رسید رئیس جمهور کشور بود و همگام مردم تغییرات بنیادی و سازنده‌ای را در آن چند سال کوتاه حکومت انقلابی به ثمر رساند. او یک هفته قبل از کشته شدنش، در مراسم یادبود انقلابی فقید کوبا «چه گوارا» گفت: «می‌توان یک فرد انقلابی را نابود کرد، لیکن شما نمی‌توانید عقاید را بکشید». حکومت انقلابی بورکینافاسو بوسیله یک کودتای نظامی به شکست انجامید و رهبر آن نیز به شهادت رسید.

به سرنوشت زنانمان متکی است.

تا زمانی که بخش عمده و تعیین کننده‌ای از جامعه در چنین شرایطی که حاصل وجود قرن‌ها نظام‌های مختلف استثماری است، بسر می‌برند، هیچ موفقیت کامل، قطعی و دیرپایی کسب نخواهد شد.

از هم‌اکنون می‌باید مردان و زنان بورکینافاسو گذشته خود را بازنگری کنند. آنها متعلق به جامعه‌ای هستند که نه تنها در حال تدوین روابط نوین اجتماعی است بلکه دوره انتقال فرهنگی و تغییر روابط قدرت‌مدارانه مابین زنان و مردان را ترویج می‌کند. این وظیفه، دشوار لیکن ضروری است و توانایی ما را در هدایت انقلاب به کامل‌ترین ابعاد آن به نمایش درخواهد آورد. نیروی انقلابی را آزاد خواهد کرد و مفهوم واقعی روابط سالم و ضروری بین زن و مرد را که طبیعی‌ترین روابط انسانی است نشان خواهد داد.

این موجود بشری، این آمیخته عظیم و اسرارآمیز از لذت و درد، تنهایی و رها شده‌گی، و در عین حال سازنده و خالق بشریت رنج‌کشنده، امید از دست داده و تحقیر شده، لیکن منبع بی‌پایان لذت و خوشبختی برای هریک از ما، این منبع غیرقابل قیاس مهر و عاطفه، الهام‌بخش جسارتی غیرقابل تصور، این موجود ضعیف خوانده شده لیکن مالک توانی ناگفته در رهنمون ما به جاده شرف و افتخار، این ساخته از گذشت و خون و محکوم گشته از روح و روان، این موجود، زن، شما بیاید.

شما مادران ما و شریکان زندگی ما هستید. دوستان ما در مبارزه هستید و بنابر همین اصل می‌بایست به حق به عنوان شرکای برابر در شادی‌ها و جشن‌های پیروزی انقلاب شرکت جویند. بدین‌گونه است که ما مردان و زنان خواهیم توانست نقش و جایگاه زن در جامعه را مشخص کنیم و استحکام بخشیم. بنابراین ما می‌توانیم با توسعه بخشیدن به حاکمیت آزادی برای غلبه بر تفاوت‌هایی که طبیعت بر ما اعمال نموده و نیز حذف هرگونه ریا و دورنگی که مانع پایان دادن استعمار شرم‌آور زنان است، مردان را نیز در بازگشت به واقعیت خودشان یاری رسانیم. طرح مسأله زنان در جامعه امروز ما برابر است با طرح انهدام سیستم برده‌داری که هزاره‌ایست بر سرنوشت آنان حاکم است.

ابتدا ضروری است عملکرد این سیستم را شناخت، نکات ظریف و باریک آنرا استخراج کرد و سپس راه و روش عملی را پیش رو نهاد که به‌رهایی کامل زنان منتهی شود. به عبارت دیگر در مبارزه مشترکی که زنان و مردان ما پیش رو دارند لازم است با تمام جوانب مسأله زنان در مقیاس جهانی و داخلی آشنا باشیم. باید بدانیم چگونه مبارزه زنان بورکینایی بخشی از مبارزه زنان تمام جهان و نیز مبارزه قاره ما در بازیافت هویت و شایستگی خود است. بنابراین رهایی زنان مسأله محوری بشریت چه در این جا و چه در

هرجای دیگر است. مسأله اهمیت جهانی دارد.

### - مبارزه طبقاتی و جایگاه جهانی زنان

بدون شک، ما آگاهی خود را از مسائلی که زنان با آن مواجه هستند، مدیون فلسفه علمی هستیم. فلسفه‌ای که امکان داد استعمار زنان را بعنوان جزئی از کل سیستم استثماراری درک کنیم و بشناسیم.

فلسفه علمی، جامعه انسانی را جزئی از طبیعت محض و یا فرآیندی تغییرناپذیر تعریف نمی‌کند. بلکه آنرا ماهیتی تغییریابنده و پویا معرفی می‌کند. انسان با اراده مقهور قوای طبیعی نمی‌شود، بر قوای طبیعت غالب می‌شود و کنترل آنرا بدست می‌گیرد. این امر روند ذهنی نمی‌باشد، بلکه عینی است و در عمل اتفاق می‌افتد.

از زمان پیدایش تاریخ بشری، تسلط انسان بر طبیعت با دستان خالی مقدور نشده است. انسان که به‌انگشت شست مجهز است دست به‌سوی ابزار دراز می‌کند و بدین طریق توان و قدرت خود را افزایش می‌دهد. می‌توان گفت تلاش فیزیکی انسان نبوده است که جایگاه نابرابر زن و مرد را تعیین کرده است. رشد تکنولوژی نیز این نابرابری را قطعیت و رسمیت بخشیده است. حتی در زمان‌هایی و در قسمتهای خاصی از جهان زنان قادر شدند بر تفاوت ظاهری که آنان را از مردان متمایز می‌نمود غالب آیند. شناخت و آگاهی زن از خود تنها حاصل جنسیت و جسم او نیست بلکه بیشتر انعکاس جایگاه او در یافت اقتصادی جامعه است که خود تابعی از سطح رشد تکنولوژی انسانها و روابط طبقات است. از لحظه‌ای که به‌زنان بعنوان موجوداتی دارای کوشش جنسی ننگریم و ورای مکانیزم جسمی آنها را مورد توجه قرار دهیم به یکباره نقش آنان بعنوان یک نیروی فعال اجتماعی بر ما روشن می‌شود. اهمیت فلسفه علمی در این نهفته است که به‌دور از محدودیت‌های بیولوژیک انسان و تئوریهای ساده‌نگرانه «انسان برده طبیعت» گام می‌نهد و قوانین تکامل اجتماعی و اقتصادی آنانرا به‌صورت منسجم بیان می‌کند و ما را به‌این نتیجه هدایت می‌کند که انتقال از یک شکل اجتماعی به‌شکل دیگر بود که به‌نابرابری زن و مرد قطعیت داد. این نابرابری حاصل بینش و فکر آدمی بود تا براساس آن چهارچوب محکمی از استعمار و استثمار خلق کند. گردش جامعه و نقشی که در آن به‌زنان محول شد همگی انعکاس زنده‌ای از آن واقعیت است. وظیفه تولید مثل و پیروی از انواع مدل‌ها و استفاده از لوازم و وسایل زیبایی روز که بوسیله مردان بر آنها تحمیل می‌شود هرزنی را از ساختن اندامی عضلانی و مردگونه باز می‌دارد. به‌عقیده بسیاری از متخصصین صاحب‌نظر در علم دیرینه‌شناسی، طی ۸ هزاره از دوره «پالئولیتیک» تا «عصر برنز» روابط دو جنس متفاوت از

ماهیتی سازنده و تکمیل‌کننده برخوردار بوده است.

آن‌گونه که «فردریک آلمانی» توضیح می‌دهد، روابط زنان و مردان در آن دوره برپایه اشتراک مساعی و عمل متقابل شکل گرفته بود و نظیر دوره پدرسالاری که طی آن خلع ید و محرومیت زنان به مثابه قانون تثبیت شده پا به عرصه حیات می‌گذارد، نبود. او نه تنها تکامل تکنولوژی را مورد بررسی قرار می‌دهد بلکه اسارت زن را در تاریخ که با ظهور مالکیت فردی رایج می‌گردد و با تبدیل یک شیوه تولید به شیوه دیگر تولید و تغییر روابط اجتماعی کهنه به نو تحکیم می‌یابد، بررسی می‌نماید: نیاز به نیروی کار فراوان برای جنگل‌زدایی، کشت مزارع و استفاده هرچه بهتر از منابع طبیعی موجب پیدایش بخشی از انسان‌ها به عنوان عامل و کننده کار شدید. منافع فردی، تن‌پروری، راحت‌طلبی و تصاحب بیشترین امکان با کمترین تلاش از اعماق روح آدمی سر برآورد و به یکی از معیارهای اجتماعی بدل شد.

دلسوزی و عطوفت زن در حفاظت از خانواده و «کلان» وسیله‌ای شد برای کشاندن او بدام تابعیت از مرد. پاک‌ی و خیرخواهی در اسارت تمامی مظاهر حیله و نیرنگ و فریب‌گرفتار آمد. عشق مورد تمسخر واقع شد و بزرگی و حشمت آدمی به تحقیر کشیده شد. احساس‌های شریف انسانی به کالاهای قابل معاوضه تبدیل شدند. از آن به بعد خدعه و نیرنگ و خیانت توانست بر شوق همدلی و همراهی و دگردوستی زنان فایق شود. زن، آگاه از این خیانت مرد که توانسته بود بیشترین قسمت سنگینی بار را بر شانه او بگذارد، برای صیانت و حفاظت از آنچه بدان عشق می‌ورزید به دنبال مرد راه افتاد و مرد نیز از این فداکاری او به حد اعلاء سوء استفاده نمود. خیانت به هم‌نوع و همراه، و انتیاد جنایتکارانه او در حکم یکی از قوانین تلخ و دردناک درآمد و بسیار فراتر از گذشت داوطلبانه‌ای که زن آگاهانه بدان تن در داده بود، جوامع را فراگرفت.

انسان با ظهور مالکیت فردی برای نخستین بار برده‌گی را شناخت. مرد، علاوه بر تملک زمین و بردگان، زن را نیز به تملک خود درآورد و این شکست تاریخی زن بود. این تغییر در روابط همراه بود با دگرگونی کامل شیوه تولید و تقسیم کار و انقلابی بود در مفاهیم تولید. از آن پس حق پدری جای حق مادری را گرفت. حالا دیگر مالکیت از پدر به پسر منتقل می‌شد و نه چون سابق از مادر به «کلان» و قبیله. خانواده پدرسالاری که بر محور فرد و تملک شخصی پدر متکی بود و او را در رأس خانواده قرار می‌داد، پا به عرصه وجود گذاشت. در درون این نوع خانواده زن مورد ستم واقع شد. مرد به عنوان حاکم مطلق هوس‌ها و امیال خود را با بردگان و خودفروشان ارضاء نمود. زن غنیمت جنگی و نیز کالای تجارتي شد. مرد از نیروی کار او بهره گرفت و از بیکران لذتی که بر او ارزانی

می داشت خود را سیراب کرد. بتدریج روسپیگری پدید آمد. ستم اجتماعی انعکاس مستقیم ستم اقتصادی است که بر زن تحمیل شده است. با شناخت این نظام جور و تعدی، می توان گفت که نابرابری حاضر را می توان با ایجاد یک جامعه نوین و تغییر بنیادی در روابط تولیدی و مناسبات اجتماعی از بین برد و زنان و مردان را از حقوق برابر برخوردار نمود. بنابراین، وجهه و ارزش زن را تنها با انهدام سیستمی که او را استثمار می کند می توان به او بازگرداند. طی قرون گذشته هرکجا که پدرسالاری حاکم شده، به همراه آن استثمار طبقاتی و جایگاه فرودست و درجه دوم زن نیز سایه گسترده است.

در زمان های گذشته دوره های کوتاه و درخشانی بوده که طی آن زنان در قالب کاهنه و یا جنگجو موفق شده اند زنجیرهای اسارت و ستم را پاره کنند، لیکن ماهیت و بنیاد انقیاد و فشار همچنان پابرجا مانده و در زمینه های فرهنگی و روحی و زندگی روزانه مستحکم تر نیز شده است.

ارزش و مقام زن با ایجاد مالکیت خصوصی دگرگونه شد. از خویشتن خویش بیگانه شده و، به دایه گی و کلنت بودن تنزل یافت. بدست فلسفه (ارسطو، فیثاغورت و دیگران) از چهره تاریخ حذف شد و توسط فرهنگ اساطیری از همه ارزش های خود نهی و دچار سرنوشت بردگان شد که در جامعه برده داری در حکم حیوان بارکشی بودند با سیمای آدمی.

پس تعجب آور نیست در دوران غلبه سرمایه داری که در آن انسان جز به عنوان عدد شناخته نمی شود، سیستم اقتصادی، زن را چنین بی شرمانه و با شیوه ها و ترفندهای پیچیده به استثمار بکشاند. می گویند که در دوره های اولیه سرمایه داری کارخانجات، زنان را در قسمت هایی که کار سبک و راحت داشت بکار می گرفتند. آری آنها ترجیح می دادند زنان متاهل را که اغلب عهده دار امرار معاش خانواده بودند به کار بگمارند، زیرا این زنان توجه بیشتری بکار خود داشتند و سر به راه تر بودند و مجبور بودند تا آخرین حد فرسودگی کار کنند تا بتوانند ابتدایی ترین مایحتاج خانواده خود را تأمین کنند. بار دیگر مشاهده می کنیم که چگونه فداکاری و از خودگذشتگی زنان بلای جانشان شده و عالی ترین خصیصه های انسانی موجب اسارت و بندگی می شود. عشق و علاقه زن به خانواده موجب می شود به نهایت درجه درکارش دقت به خرج دهد و بیشتر به اسارت خود یاری رساند.

در طول اعصار و قرون و در جوامع مختلف زنان سرنوشت تأسف باری داشته اند و پیوسته در تابعیت و زیردست مردان به سر برده اند. گرچه ظلم و نابرابری که بر او تحمیل شده با استعاره ها و به کرات بیان شده لیکن بنیاد نابرابری همچنان پابرجاست.

در دوران برده‌داری، برده مرد بعنوان یک حیوان و یکی از ابزار تولید توسط ارباب نگهداری می‌شد، لیکن زن بدون توجه به جایگاه اجتماعی او نه تنها در درون طبقه خود بلکه توسط طبقات دیگر نیز له می‌شد. سرنوشت زنانی که به طبقات استثمارکننده نیز تعلق داشتند بهتر از این نبود. در جامعه فئودالی زن به عنوان موجودی ضعیف و از نظر فکری ناتوان در اتکاء کامل به مرد نگهداری می‌شد.

جامعه سرمایه‌داری زن را که دیگر از نظر روحی در جامعه مقهور شده بود به اسارت اقتصادی درآورد. چه در زمانی که بیکار بود و چه در زمانی که به حد مرگ کار می‌کرد، یک برده مرده بود. هرگز قادر نخواهیم بود تصویری واقعی از فلاکتی که زن برآن گرفتار است تجسم کنیم و همراه آن سهمی را که از بدبختی مجموع طبقه کارگر بردوش دارد، نشان دهیم.

### - ماهیت خاص ستمی که بر زنان اعمال می‌شود

سرنوشت زن ستم‌دیده به سرنوشت مرد استثمارشده پیوند خورده است. این واقعیتی است عریان. لیکن این اتحاد که استثمارشده‌گی توأم مرد و زن را نشان می‌دهد و موجب وحدت تاریخی آنها می‌شود، نمی‌بایست چشم ما را بر واقعیات خاصی که زن با آن مواجه است بیند.

شرایط زندگی زنان نشان می‌دهد که آنها علاوه بر قیود اقتصادی به فشارها و تضیقات خاص خود نیز دچار هستند. این ستم را نمی‌توان با نگرشی سطحی و یا ساده‌انگارانه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

این حقیقتی است که استثمار، زن و مرد کارگر را توأمأ به سکوت و به تبعیت وا می‌دارد ولی در درون همین سیستم اقتصادی، زن کارگر مجدداً به دست شوهر کارگر به سکوت و تبعیت کشانده می‌شود. به عبارت دیگر علاوه بر ستم طبقاتی که بر هر دو اعمال می‌شود زنان مجبورند مجموعه دیگری از روابط خشن و متضاد را که بین آنها و مردان و به بهانه تفاوت‌های جسمی موجود است تحمل کنند. تفاوت مابین دو جنس پیوسته در جوامع بشری موجود بوده است. لیکن ذهنیت غلط حتی مانع قبول زنان در محیط کارگری به عنوان یک کارگر با جنس ماده می‌شود.

مردان با همان حيله‌گری که توانستند مردان سرزمین‌های دیگر را به‌زیر مهمیز درآورند زنان را نیز با همان حيله‌گری به تابعیت واداشتند. برای قانونیت بخشیدن بر این اعمال اصالت خانوادگی، رهبری را بهانه برتر بودن خود قرار دادند. بنیاد سیستم فئودالی بر این اصول استوار بود. قدرتمندان بسیاری با همین شیوه توانسته‌اند اقوام و ملل را به اسارت

بکشند. آنها از اصالت و دودمان و رنگ پوست به عنوان پایه‌های منطقی حقانیت خود برای تسلط بر انسان‌هایی که شانس داشتن چنان رنگ پوستی را نداشته‌اند سود جسته‌اند. کالونیالیزم (colonial domination) و آپارتاید (Apartheid) برای پایه استوارند.

توجه بیشتر به مسأله زنان ضروری است زیرا زمانی که ما نیاز به مبارزه‌ای متحد و مشترک علیه سیستم طبقاتی داریم آنان درگیر مبارزه با مشکلات جنسی هستند و این همان مشکلاتی است که ما بر آنها تحمیل کرده‌ایم. عامل افزایش این همه ادعائنامه و حق طلبی «فمینیست‌ها»، که تا حدودی نیز در مبارزه بر علیه قدرتمندان بی تأثیر نبوده است، خود ما مردان بوده‌ایم. اگر ما به ضرورت نیازی که به یکدیگر داریم پی ببریم و بدانیم که به سرنوشتی واحد دچاریم و در واقع محکوم هستیم که به هم متکی باشیم از این مبارزه پیروز بیرون خواهیم آمد. در حال حاضر ما ناچاریم بپذیریم که کردار مردسالارانه ما مردها موجب بوجود آمدن رفتارهای احمقانه و غیرمسئولانه و تکبرآمیز و همه‌نوع خشونت در مورد زنان شده است و این رفتارها به سختی می‌تواند به حرکتی هماهنگ در راستای نابودی اسارت زنان بیانجامد. باید بی‌پرده بیان کنیم این رفتار احمقانه جز در چینه اطمینانی برای مرد ستم‌دیده نبوده تا شاید بتواند با عذاب دادن همسر، قسمتی از حقوق و ارزش انسانی سلب شده خود به دست نظام طبقاتی را به چنگ آورد. این نوع حماقت‌های اخلاقی و فرهنگی و اندک ضعف فیزیکی پوشیده، برای بعضی از زنان آگاه و سیاسی چاره‌ای جز جنگیدن در دو جبهه را باقی نمی‌گذارد. برای مبارزه و پیروزی زنان جز پیوستن به اقلشار و طبقات ستم‌کشیده یعنی کارگران و دهقانان و ... راه دیگری وجود ندارد. تمامی آنچه به عنوان ستم مضاعف در مورد زنان گفته شد در سیستم آپارتاید و مابین زن و مرد سیاه نیز رایج است. نباید پنداشت که در آفریقای جنوبی، زن سفید با آن همه آسایش و امکانات مادی که دارد راحت و ارزشمند است. بدبختانه او نیز جز اسباب لذت مردان هوسباز سفیدپوست چیز دیگری نیست. این مردان برای زدودن آثار جنایات هولناکی که بر علیه سیاهان مرتکب می‌شوند از ذهن خود، وسیله‌ای جز پرداختن به هیاهوهای مستانه و هرزه‌ترین و حیوانی‌ترین لذایذ جنسی راه دیگری ندارند.

از جانب دیگر شاهد وجود تعدادی از مردان «انقلابی» هستیم که حاضرند همسرشان در یک زندگی یکنواخت روزانه اسیر باشند، لیکن حاضر نیستند در فعالیت‌های سیاسی شرکت جویند. حتی آنها را به خاطر شرکت در گردهم‌آیی‌ها و تظاهرات شبانه کتک می‌زنند. آیا آنها فکر می‌کنند زنی که خود را از تعهد رها کرده و مصمم به خیانت است، تنها در شب است که به چنین کاری دست می‌زند؟ این چه تعهد سیاسی است که از زن بخواهیم فعالیت سیاسی خود را در شب متوقف کند و مجدداً در روز از سر بگیرد. در مورد

عقایدی که بعضی از «انقلابیون» در مورد زن ابراز می‌کنند، نظیر «حقه‌بازها»، «دروغگویان»، «حسودها»، ... چه باید گفت؟ شاید همه اینها در مورد بعضی از زنان صدق کند، لیکن مطمئناً در مورد مردان نیز صدق خواهد کرد. اگر شما نیز محکوم باشید، همان‌گونه که زنان محکومند، تا سراسر روز منتظر ارباب و آقای منزل بمانید تا به محض رسیدن او را تغذیه کنید، اجازه صحبت از او بگیرید و حتی اجازه حیات از او کسب کنید، با چه چیز با ارزشی می‌توانید خود را مشغول کنید که تصویری از مؤثر و مفید بودن شما در زندگی ارائه بدهد، جز نگاه‌های تهی بیان مهملات، پیچ و پیچ، نگاه‌های دزدانه و رشک‌آمیز به دیگران و بدگویی و فضولی در مورد مسایل داخلی و رفت و آمد دیگران. مردانی که در شرایط فوق گذاشته شده‌اند همین خصیصه‌ها را نشان داده‌اند. آیا جامعه انسانی می‌تواند بیشتر از این در گمراهی و تباهی باشد که به‌طور منظم کمر زنان را در زیر بار مشکلات خم می‌کند، آنان را از هرچه می‌تواند مهم و جدی باشد دور نگه دارد و به آنان جز کارهای کوچک و کم‌ارزش سپرده نشود. لقب دیگری که به زنان اطلاق شده «کم‌حافظه یا کله گنجشک» است، زیرا گویا آنها فراموش‌کارند. ولی چرا فراموش کنیم که تمامی زندگی زنان خلاصه شده - یا بهتر گفته باشیم به‌ستوه آمده است - از زندگی با یک شوهر دمدمی، بی‌وفا و مسئولیت‌شناس و بچه‌ها و مشکلات آنان. لهیده و فرسوده از مشکلات تمامی اعضاء خانواده. پس چرا او نمی‌بایست چشمانی بی‌فروغ و خالی از شاهد حیات که انعکاس عدم تمرکز حواس و پریشانی فکر است نداشته باشد. لذا فراموشی تریاقی می‌شود برای دردها و راهی برای رهایی از سختی‌های زندگی و فرآیند بارزی برای صیانت ذات. ما مردان فراموش‌کار هم زیاد داریم. عده‌ای با مشروب‌خوری یا اعتیاد و عده‌ای هم با انواع و اقسام هرزه‌گی، خود را به بی‌خیالی و فراموشی می‌زنند. چه ابتدالی. گرچه مبتذل است، ولی جامعه استثماری مردم‌دار به این ابتذال و فحشاء برای پوشاندن ضعف و ناتوانی خود نیاز دارد. فحشاء و زن‌باره‌گی، هردو حاصل این نظام‌اند. فحشاء تجسم و الگوی کوچک از جامعه‌ای است که در آن استعمار و بهره‌کشی قانون عام است. و سمبل توهین و اهانتی است که مردان به زنان روا می‌دارند، و توهین و تحقیر آگاهانه‌ای است که ما بر خود روا می‌داریم. می‌بایست هر خودفروش را انگشت اتهامی بدانیم که به تمامی پیکره جامعه اشاره رفته است. در جنگ بر علیه فحشاء، ما مادران خود، خواهران خود، و زنان خود را از آسیب این بیماری خطرناک مصون می‌داریم، ما خود را نجات می‌دهیم، و جهان را رهایی می‌بخشیم.

ترجمه: پرویز دوران